

شوکران اما حیاتزا (۱) رساله در تفکر در مرگ

درآمد

انسان که پای در این دنیا می نهد، همچون مسافری است غریب که از دورهای دور آمده و به دورهای دور نیز می رود. چند صبحی گامی می زند و آنگاه که بر سر آن می شود ره به سوی مقصد خویش بسپارد بر سر راه خود بر کله‌ای می یابد؛ درونش قدری آب مانده که جو بیاری باریک هر از گاهی طراوتی تازه بدن می بخشد. بر سطح آن، نیلوفران شناورند و در آنسوی شوکران به آواز آن طرفتر، کلبه‌ای است بس سست و بی بنیاد که بر چوپهایی لرزان برپای شده و اشباحی تهی از حیات پویا، گردگرد آن می آیند و می روند و او را به بار هشتن در آن سرای می خوانند. اگر بدان سرای پا نهی، خوانی می بینی گسترده، که پایه‌هایش از استخوان جمجمه های انسانهاست؛ پرده‌هایی زیبا و رنگارنگ بر پنجره‌های آن آویخته‌اند، تار و پودشان مطلا، که برق دروغینشان دل می‌ریاید. گردگرد آن خوان، کرانی می‌یابی مدهوش که، به شیفگی با یکدیگر از ترنم سکرآور موسیقی بربط زنان و چنگ نوازان آن سرای سخن می‌گویند! کورانی می‌بینی که به توصیف جمال سیم تنان و برق خیره کننده کوه‌های زرناب و رنگارنگی مدهوش سازنده آن خوان سرگردند! ولالاتی مشاهده می‌کنی که، بر شده بر چهارپایه‌هایی، به سجع و قافیه و سحر نظم و افسون نثر در باب آن همه زیبایی خیره کننده داد سخن داده‌اند! اینان، جملگی این انسان تازه از راه رسیده خسته را به جمع خویش می‌خوانند، تا کوله بارش بر زمین نهد و بدانان ببینند و از جام خوشگوار غفلت، می‌نوشد، پای کوبد، دست افشانند، آوازی بخوانند، دستی به چنگی زند تا نوایی برخیزد، و آنگاه از خستگی بر زمین افتد و به خواب رود؛ تا روزی دیگر بر دمده، و باز همان قصه بیباغزد و به همان سان صبحگاهان به شامگاهان گره خورد.

انگار همه چیز همین جاست! آن مقصد دور دستش را یافته است! اگر نه اینجا مقصد است، پس این انسانها در آن به چه کارند؟!

ماندگاران آن سرای نیز اندیشه‌اش را به تحسین می‌نشینند، و فریاد آفرینهاست که بر هوش سرشار و نبوغ او! به آسمان برمی‌خیزد: آری، همین جا بمان. تو که از دور دستها آمده ای! خسته ای، و آرام جانت در این سرای است. آنطرفهای دیگر خبری نیست...!

او می‌ماند! کوله بار بر زمین می‌نهد و پای بدن سرای سست می‌گذارد. نخست تنها می‌خواست دمی بیاساید، نفسی تازه کند، توشه‌ای برگیرد تا توان گام زدن به سوی مقصد خویش را بیابد، اما اکنون ماندگار شده است. چه زود از یاد برد که مسافر است! نیلوفران شناور

را ریشه دار پنداشت، آوای جانگزای شوکران را آواز خوش بلبلان انگاشت، از جاری آب و سبزی درختان توشه‌ای برداشت و کوله بار خویش بر زمین گذاشت!

اما همه این نبود. در آن دیار گاهگاهی نسیمی روح افزا نیز وزیدن می‌گرفت، گیسوان پریشان درختان را شانه می‌زد، و با «هو هو»ی خویش صلا می‌داد که: «هان! برخیز از جای، تو آمده بودی که بروی، نیامده بودی که بمانی. این اشباح، کوران و کران ولانند، که تو را نیز چون خویش می‌خواهند. دل بدیشان مسپار، راه خویش بسپار. راه بس دراز است و تو را به توشه نیاز... برخیز... اما او... می‌ماند!

*

این داستان انسان است و دنیا... مسافرخانه راخانه، گذرگاه را قرارگاه، شکوفه ناشکفته^۲ را گنج بنهفته، و سراب را آب می‌پندارد. سخن نیک اندیشان نیوشد و جامه تقوی بر تن نیوشد، عمر خویش به غفلت گذراند و توسن شهوت در جهان بجهاند، خویشتن را جاودانه انگارد و دنیای دیگر را افسانه پندارد. اما اگر نیک بیندیشد و درست نگرد، زنگار از دل خویش ببرد: خدا پیامبران خود را در این جهان نگذارد، او را به حال خویش وابگذار؟!

*

پس برخیز و توشه برگیر، و دل به دنیا مسپار که هیچ نمی‌ارزد آنچه پیامبر خدا (ص) در وصف آن چنین بگوید که: «خدای تعالی از آن هنگام که آن را آفریده بدان نظر نکرده است. ^۳ یا: «اگر دنیا نزد خدای عزوجل به قدر بال پشه‌ای می‌ارزید حتی جرعه‌ای از آن را نیز به کافر نمی‌نوشانید!»^۴

از خواب غفلت بیدار شو و به آخرت خود بیندیش و خویشتن را برای مرگ آماده ساز. به یاد آر که روزی تو رادر قفس تنگ خاک تنها رها خواهند ساخت و به دنبال دنیای خویش خواهند رفت! و آنجا دنیایت هیچ سودی به تو نخواهد رسانید. در آن ظلمتکده تنها تو هستی و اعمال، که با تو خواهند بود تا دیگر سرای. پس اکنون که هنوز بانگ رحیل بر نیامده است و توانی هست وزمانی، به اصلاح خویش بپرداز و در آن سرای برای خودبنایی بساز: ای که دستت می‌رسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

*

تو را به عیوب مردمان چه کار؟! مگر تو خود قدیسی و پاک و دیگران همه ابلیس و ناپاک که جز عیججوی ایشان هوایی نداری و جز خوردن گوشتشان سودایی^۵ به عیوب و زشتیهای خویش بپرداز که سوگند به خدا هنوز از صیقل زدن دل از ردیلتی فارغ نشده باشی که ردیلتی دیگر رخ بنماید. تو بکوش خویشتن را به صلاح آری و دل پریش خود بسامان کنی، عمر به پایان رسد و هنوز از پیله شرک برون نشده باشی... عیججوی مردمان گرهی از تو نخواهد گشود.

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

من اگر نیکم و گریه تو برو خود راباش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ^۶

و بیا تا قدر فرصتها را بدانیم و برای دل خویش سرودی بخوانیم:

قدر وقت از نشناسد دل و کاری نکند

بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم ^۷

*

من کوله باری دارم از غفلت و حجاب (حجابی از کتاب)، دلی دارم سخت تر از سنگ و عفن تر از مرداب. نه راه نمودم به سوی بهشت، نه راهی برای گریز از دوزخ برایم هشت. هان! اکنون می‌خواهم برای دل خویش صحیفی بنویسم^۸، شاید به خود آید و سختی‌اش به نرمی گراید، که خدای تعالی فرماید: و ان من الحجاره لما یتفجر منه الانهار و ان منها لما یسقق فیخرج منه الماء و ان منها لما یهبط من خشیه الله^۹... تو هم اگر همدرد منی، همگام نیز شو، تا جامی بنوشیم از می ناب، که هر آنچه را جز اوست از یادمان بزداید. و «سقا هم ربهم شرابا طهورا»^{۱۰}. شرابی که «حقیقت، نه مجاز است.»^{۱۱}

بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه

که از پای خمت یکسر به حوض کوثر اندازیم ^{۱۲}

این زنگار سخت دل ما - که غرقه حب دنیا است - جز با سوهان معرفت فرونریزد. معرفت دنیا و معرفت آخرت: یاد مرگ. پس بیا تا این سوهان برگیریم و تیرگیها از دل خویش بزدانیم. بیا تا این دو جام شراب تلخ را عاشقانه بنوشیم:

شراب تلخ می‌خواهم که مرد افکن بود زورش

که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش ^{۱۳}

جام اول بغض دنیا

۱

دنیا را برایت توصیف کردم، گفتم که گذرگاه است نه قرارگاه. پلی است میان عدم و بقاء. اصالت ندارد و وسیله است. نکوهیده است.

اما نه هر دنیایی را نکوهیده اند! اگر این دنیا را مرکب خویش برای دستیابی به کمالات بگیری بسی ستوده است. امام سجاد (ع) فرموده: «دنیا، دو دنیاست. دنیایی رساننده [به آخرت] و دنیایی دور شده از رحمت خدای ۱۴». و امیرالمومنین (ع) فرمود: «با دنیاست که آخرت به دست می آید. ۱۵» و فرمود: «به حق می گویم که دنیا تو را فریب نداده است، بلکه تو بدان فریفته شده ای. دنیا پندها را برای تو آشکار ساخت و در فرود آمدن بلایر جسمت و سستی در توانت که به تو وعده می دهد راستگوتر و باوفاتر از آن است که به تو دروغ گوید یافریت دهد. بسا خیر خواهیهای آن که نزد تو متهم می شد و خبرهای راست آن که تکذیبش می کردی. اگر دنیا را در سرزمینهای ویران و خانه‌های تهی بشناسی، آن را به سبب یادآوری نیکو و رسایی موعظت‌اش نسبت به تو به منزله دوست مهربان و بخیل بر [از دست رفتن] خویش خواهی یافت. و چه خوب سربایی است برای آنکه بدان به عنوان سرای راضی نشود و چه خوب جایی است برای آنکه آن را وطن همیشگی خود مگردد. به یقین سعادت‌مندان به سبب دنیا در فردای قیامت، گریزندگان از آن در امروزند.» ۱۶

و به همان ستودگی است دنیا به معنای جهان آفرینش؛ چرا که آیتی است بس عظیم از آیات الهی.

آن دنیایی که نکوهیده است اعتبارات آن و دل دادن بدانهاست: مال من، مقام من، ریاست من، علم من، کمالات من و فخر فروشی و افزون سازی و... آن دنیا مذموم است که مرکوبی برای دستیابی به شهوات و موجب سقوط به مرتبه پست حیوانات و جولانگاهی برای توسن سرکش نفس باشد. و چه پست و خوار و نکوهیده و بی مقدار است چنین دنیایی! بنگر که خدای تعالی درباره آن چگونه سخن می گوید:

«بدانید! که زندگانی دنیا تنها بازی و سرگرمی وزینت و فخر فروشی میان یکدیگر و افزون سازی در اموال و فرزندان است. همچون بارانی که گیاهش کشتگران را به شگفتی وا می دارد، آنگاه می خشکد و آن را زرد می بینی، سپس خرد و شکسته می شود.» ۱۷

«مثل زندگانی دنیا همچون آبی است که از آسمان فرو فرستادیم که به سبب آن گیاهان مختلف زمین از آنچه مردمان و چهارپایان می خورند، روئید. تا آنگاه که زمین زیور خویش برگرفت و تزئین یافت و اهل آن گمان بردند که بر آن توانایند، شبانگهان یا روز هنگام امر ما آن را فرا رسید و آن را درویده قرار دادیم گویی که دیروز هیچ در آن نبوده است. این چنین نشانه‌ها را شرح می دهیم برای آن گروه که می

خداوند در شب معراج به پیامبر خویش فرمود: «احمد! اگر بنده من به اندازه اهل آسمان و زمین نماز بگذارد، به اندازه اهل آسمان و زمین روزه بگیرد، همچون فرشتگان بساط خوردنی فرو پیچد، و از لباس به ساتری قناعت کند، اما در دل او ذره ای از حب دنیا، حب سمعه، حب ریاست دنیا یا حب زیور و زینت آن بیابم در سرای من در همسایگی ام نخواهد بود و بی شک محبت خویش را از دلش برخواهم کند.»

اندیشند. ۱۸

«هر نفسی چشنده مرگ است، و شمایان روز قیامت پادشاهای خویش را به تمام و کمال دریافت خواهید کرد. پس هر که از آتش دور داشته شده و به بهشت برده شود حقا رستگار شده است. و زندگانی دنیا جز کالای فریب نیست.» ۱۹
«این زندگانی دنیا جز سرگرمی و بازی نیست وهمانا سرای آخرت است که زندگانی است - اگر می دانستند.» ۲۰
و اکنون به سخنان معصومین (ع) در این باره نظری بیفکن:

امیرالمومنین (ع) فرمود: «مثل دنیا مثل مار است؛ بدنش نرم است و زهر کشنده در درونش. گول نادان هوای آن دارد و خردمند عاقل پروای آن.» ۲۱

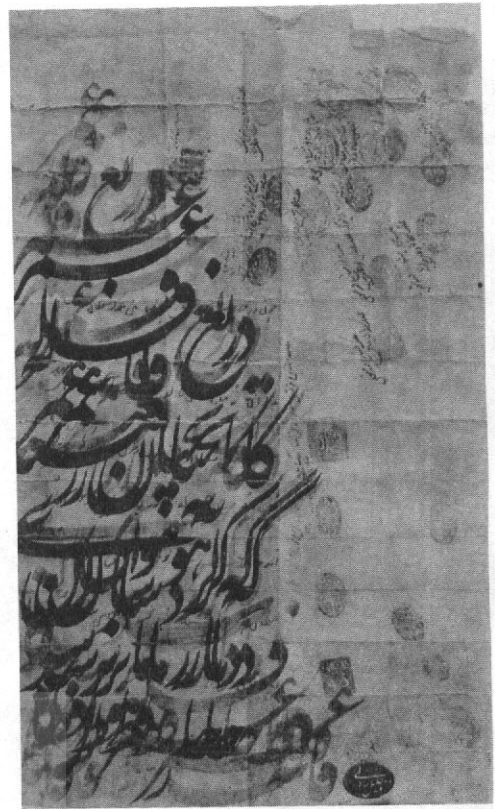
و فرمود: «دنیا سایه ای گذراست.» ۲۲
نیز فرمود: «دنیا گذر دهنده و فانی است. اگر آن برای تو بماند، تو برای آن نمی مانی!» ۲۳ (وه که چه زیباسختی است! گیرم که این دنیا جاودانه باشد، تو را چه سود؟ تو که چند صباحی دیگر خواهی رفت و نخواهی ماند تا از آن بهره برگیری!)

و در خبر است که جبرئیل به نوح (ع) گفت: ای دراز عمرترین پیامبران، دنیا را چگونه یافتی؟ گفت: «همچون خانه ای بادو در. از یکی به درون شدم و از دیگری به برون!» ۲۴

*

اکنون لختی بیندیش. بنگر که هر که مال گرد آورد





خدای تعالی می فرماید: «همانا سرای آخرت بهتر است، و چه خوب است سرای پرهیزگاران». پس سرای تو سرای آخرت است نه دنیا، و میان دوستی این دو سرای نمی توان جمع کرد. امیرالمومنین (ع) فرمود: «دنیا و آخرت دو دشمن گونه گون و دو راه مختلفند. پس هر که دنیا را دوست بدارد و ولایت آن پذیرد، آخرت را مبعوض دارد و با آن دشمنی ورزد. دنیا و آخرت همچون مشرق و مغربند که راهسپاری میان آن دو است: هر چه به یکی نزدیک شود از دیگری دور خواهد شد.»

امیرالمومنین (ع) در وصف دنیا فرمود: «سرای است به بلا در آمیخته و به خیانت شهره. حالاتش دائم نماند و فرود آمدگان در آن سالم نمانند. حالاتی گونه گون و نوبتهایی دیگرگون است. زندگی و خوشی در آن نکوهیده است و امان از آن بریده. اهل آن تنها هدفهایی اند که به سویشان نشانه رفته اند، دنیا تیرهای خود را بر ایشان می افکند و با مرگ نابودشان می سازد.»^{۲۹}

نیز فرمود: «باید دنیا در چشم شما حتی از تفاله درخت سلم [که بس بی ارزش است] و از خرده های باقیمانده از قیچی شدن چیزی، خوارتر و کوچکتر باشد. بیش از آنکه بسینان از شما عبرت گیرند از پیشینیان عبرت گیرید. دنیا را نکوهیده حال برانید چرا که آن، کسانی را که بسی بیش از شما مشتاقش بودند، راند.»^{۳۰}

شگفتا! چگونه دل به دنیا می سپاری و بدان ارج می گذاری با اینکه می بینی انبیا از آن گریزانند و اولیا از روی آوردن آن دل نگرانند؟ تو خود را شیعه آن بزرگوار می دانی که فرمود: «به خدا قسم این دنیاتان در چشم من از استخوان بدون گوشت خوکی در دست مردی جذامی بی قدرتر است»^{۳۱}، پس چرا برای دست یافتن بدین استخوان بی گوشت، دل و دین می بازی؟!

۲

اکنون بر سر آنم که پرده از حقیقت حب دنیا برگیریم و پلشتی آن را به خوبی بنمایانم، تا دریایی که ریشه همه رذائل و پلیدیهاست و در نتیجه به قلع آن همت گماری. چرا که خوب می دانی درخت کژی را که می خواهند برکنند اگر تنها شاخه هایش را هرس کنند و ریشه اش را بر جای گذارند کاری بیهوده کرده اند و پس از چندی دوباره به همان کژی و ناراستی سر بر خواهد آورد و شاخ و برگ خواهد گسترده. اگر سر آن دارند که آن را برکنند باید ریشه اش را بیرون کنند و به دور افکنند. درخت ناراست رذائل که در اعماق دل تو ریشه دوانیده است نیز همینگونه است، اگر می خواهی از آلودگیهای آن برهی بایستی به برکنن ریشه اش همت گماری و تنها به چین چند شاخ و برگ بیجان از آن دل خوش نداری. وریشه آن همانا «حب دنیا» است. بنگر:

خداوند به موسی (ع) فرمود: «بدان که سرآغاز هر فتنه ای حب دنیا است.»^{۳۲}
و پیامبر اکرم (ص) فرمود: «حب دنیا، سر هر گناهی است.»^{۳۳}

از امام سجاد (ع) پرسیدند: نزد خدای تعالی کدامیک از کارها برتر است؟ فرمود: «پس از شناخت خدا و شناخت پیامبر (ص) هیچ کاری برتر از بغض دنیانیست. این امر شعب فراوانی دارد و گناهان نیز شعبی دارند: نخستین چیزی که خداوند با آن معصیت شد «کبر» بود، معصیت ابلیس آنگاه که سرکشی و تکبر کرد و از کافران شد. و «حرص» معصیت آدم و حوا آنگاه که خداوند بدیشان گفت از هر جا می خواهید بخورید و به این درخت نزدیک مشوید که از ظالمان خواهید بود، اما ایشان آنچه را بدان نیاز نداشتند برگرفتند و این حال تاقیامت به نسلشان انتقال یافت و این است که بیشتر آنچه فرزند آدم می طلبد چیزهایی است که بدان نیاز ندارد. آنگاه «حسد» معصیت پسر آدم که به برادر خود حسد ورزید و او را کشت. پس، از اینها زن دوستی، دنیادوستی، ریاست طلبی، راحت طلبی، حب کلام، برتری طلبی و مال دوستی انشعاب

و هر که سیم و زر اندوخت و هر که قصر بنا نهاد، در حقیقت برای نابودی، ویرانی و کاستی بود! اگر چنین نیست پس کجاست آن کاخهای سبز و سرخ با خشتهای زراندود؟ کجاست آن تالارهای آئینه؟ کجاست آن تاج و تخته های زرین؟ کجاست آن گنج قارون؟ (گنجی که بی همتاست اما با یک دهان باز کردن زمین دیگر نشانی از آن برجای نمی ماند ارزش دل بستن ندارد.)

امام باقر (ع) فرمود: «هر روز منادی ندا در می دهد که: فرزند آدم! به دنیا آر برای مرگ، گردآر برای نابودی و بنا کن برای ویرانی.»^{۲۵}
و در خبر است که امیرالمومنین (ع) بر زبانه دانی می گذشت. فرمود: «این همان است که دیروز بر سر آن از یکدیگر پیشی می گرفتید!»^{۲۶}

به هوش باش که دنیا همانگونه که بی بقاست بی وفا نیز هست. همچون دلبر طنازی است که دل می ریابد و گولان را فریفته خود می سازد و چون بدین حیلت بر آنان دست یافت و به چنگشان آورد رشته حیاتشان را می گسلد! در خبر است که عیسی (ع) گاه مکاشفه دنیا را به صورت پیر زالی زشت و دندان ریخته دید که علی رغم زشتی نفرت آورش خود را به هر زیور وزینتی آراسته بود. بدو گفت: با چند کس پیمان از دواج بسته ای؟ گفت: کسانی بی شمار! گفت: پس چه شدند؟ همه مردند یا طلاق دادند؟ گفت: نه این و نه آن. من خود جملگی را کشتم! عیسی (ع) گفت: «بنا به حال همسران باقیمانده ات! چگونه از همسران پیشینت پند نمی آموزند که چگونه یک یک به هلاکتشان می رسانی و از تو حذر نمی کنند.»^{۲۷}
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
که این عجزه عروس هزار داماد است^{۲۸}

یافت . اینها هفت خصلتند که همه شان در «حب دنیا» جمعند. بدینسان تمامی انبیا و اولیاء پس از شناخت این امر گفتند که حب دنیا سر همه گناهان است . دنیا نیز دو دنیاست : دنیایی رساننده [به آخرت] و دنیایی دور شده از رحمت خدای

۳۴».

خداوند در شب معراج به پیامبر خویش فرمود: «احمد! اگر بنده من به اندازه اهل آسمان و زمین نماز بگذارد، به اندازه اهل آسمان و زمین روزه بگیرد، همچون فرشتگان بساط خوردنی فرو پیچد و از لباس به ساتری قناعت کند، اما در دل او ذره ای از حب دنیا، حب سمعه، حب ریاست دنیا یا حب زیور و زینت آن بیابم در سرای من در همسایگی ام نخواهد بود و بی شک محبت خویش را از دلش برخواهم کند.»^{۳۵}

و به موسی (ع) وحی فرمود: «موسی! هرگز به حب دنیا میل مکن که هیچ گناه کبیره ای نخواهی آورد که از آن بر تو سخت تر باشد.»^{۳۶}

و در خبر است که موسی (ع) بر مردی گذشت که می گریست، و چون بازگشت همچنان می گریست. گفت: بار خدایا، بنده توست که از خوف تو می گرید! خداوند فرمود: «اگر مغزش با اشک چشمانش برون ریزد و دستانش را آن قدر برافرازد تا فرو افتند او را نخواهم آزمید در حالی که دوستدار دنیاست.»^{۳۷}

*

اگر در پی آنی که بدانی حب دنیا با آدمی چه می کند، به این حدیث بنگر و نیک در آن بیندیش:

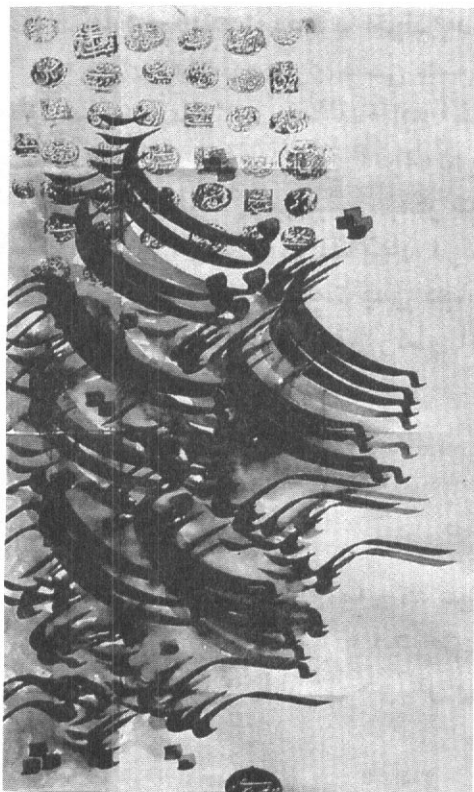
از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «روزی عیسی بن مریم (ع) در سیاحت خویش به قریه ای رسید و مردمانش را مرده در راهها و منازل یافت . گفت: اینان به خشم الهی مرده اند و گرنه یکدیگر را به خاک می سپردند. یارانش گفتند دوست داشتیم داستانشان را می دانستیم و به حضرتش گفتند: روح خدا! ایشان را نداده . عیسی (ع) فرمود: اهل قریه! یکی از آنان گفت: لیبک، روح خدا! فرمود: حال شما و داستانتان چگونه است؟ گفت: بامدادان در راحتی و آسایش بودیم و شامگاهان به هاویه در شدیم . فرمود: هاویه چیست؟ گفت: دریاهایی از آتش که کوههایی از آتش در آن است . فرمود: چه چیز شما را بدانچه می بینم رسانید؟ گفت: حب دنیا و پرستش طاغوت . فرمود: حب دنیای شما به کجا رسیده بود؟ گفت: همچون دوستی کودک نسبت به مادرش؛ چون بدو روی کند شادمان می شود و چون پشت کند اندوهگین می شود. فرمود: پرستش طاغوتتان به کجا رسیده بود؟ گفت: چون به مادستور می دادند از ایشان اطاعت می کردیم . فرمود: چه شد که از میان آنان تو به من پاسخ دادی؟ گفت: زیرا آنها با لگامهایی از آتش لگام زده شده و فرشتگانی تند رفتار و نیرومند بر آنان گماشته شده اند. من در میان ایشان بودم، اما از آنان نبودم، اما چون عذاب آمد مرا نیز دربر گرفت . اکنون در کنار جهنم به مویی در آویخته ام و در هر اسم که مبادا هر لحظه به روی در آتش درافتم . عیسی (ع) به اصحابش فرمود: بر زباله دانها خفتن و نان جوین خوردن خیری است بس زیاد اگر دین سلامت باشد!»^{۳۸}

*

اکنون بنگر که خدای تعالی در کتاب خویش در این باره چه می فرماید:

«آن را که طغیان ورزد و زندگی دنیا را ترجیح دهد دوزخ جایگاه است.»^{۳۹}

«بگو آیا شما را به زیانکارترینتان خبر دهم؟ آنان که



پس بر خیز و توشه بگیر، و دل به دنیا مسپار که هیچ نمی ارزد آنچه پیامبر خدا (ص) در وصف آن چنین بگوید که: «خدای تعالی از آن هنگام که آن را آفریده بدان نظر نکرده است.» یا: «اگر دنیا نزد خدای عزوجل به قدر بال پشه ای می آرزید حتی جرعه ای از آن را نیز به کافر نمی نوشانید!»

تلاششان در زندگی دنیا گم شده است و می پندارند که خوب و استوار عمل می کنند.»^{۴۰}

«همانا وعده خدا حق است، پس زندگانی دنیا شمارا نفریبد و [شیطان] بس فریبکار شما را به خواند فریفته نسازد.»^{۴۱}
«برای آنانکه کفر ورزیدند زندگانی دنیا زینت داده شده است.»^{۴۲}

حال که زندگانی دنیا برای کافران زینت داده شده است، تو که دعوی ایمان داری چرا به زینت آن فریفته می شوی؟! خدای تعالی می فرماید: «همانا سرای آخرت بهتر است و چه خوب است سرای پرهیزگاران.»^{۴۳} پس سرای تو سرای آخرت است نه دنیا و میان دوستی این دو سرای نمی توان جمع کرد.^{۴۴} امیرالمومنین (ع) فرمود: «دنیا و آخرت دو دشمن گونه گون و دو راه مختلفند. پس هر که دنیا را دوست بدارد و ولایت آن پذیرد، آخرت را مغضوب دارد و با آن دشمنی ورزد. دنیا و آخرت همچون مشرق و مغربند که راهسپاری میان آن دو است: هر چه به یکی نزدیک شود از دیگری دور خواهد شد.»^{۴۵}

۳

به راستی چه چیز موجب می شود که انسان چشم بر این حقیقت روشن که دنیا گذراست و همگان باید آنچه رابه سختی گرد می آورند به آسانی پشت سر خویش واگذارند و تهی دست بروند فرو می بندد؟ چرا به سرانجام کار خویش نمی اندیشد؟ چرا در این متجالب غرقه می شود و به خود نمی آید؟ و چرا و چرا و... پاسخ تمامی این پرسشها یک کلمه است: «آرزوی دراز!» وقتی برای آرزوهای مرزی قائل نیستی و به هر آنچه دست یافتی بی درنگ آرزوی بلند دیگری در سر

دنیا را برایت توصیف کردم ، گفتم که گذرگاه است نه قرارگاه . پلی است میان عدم و بقاء. اصالت ندارد و وسیله است . نکوهیده است . اما نه هر دنیائی را نکوهیده اند! اگر این دنیا را مرکوب خویش برای دستیابی به کمالات بگیری بسی ستوده است . امام سجاد (ع) فرموده : «دنیا، دودنیاست . دنیایی رساننده [به آخرت] و دنیایی دور شده از رحمت خدای» و امیرالمومنین (ع) فرمود: «با دنیاست که آخرت به دست می آید.» اکنون لختی بیندیش . بنگر که هرکه مال گرد آورد و هرکه سیم و زر اندوخت و هرکه قصر بنا نهاد، در حقیقت برای نابودی ، ویرانی و کاستی بود! اگر چنین نیست پس کجاست آن کاخهای سبز و سرخ با خشتهای زراندود؟ کجاست آن تالارهای آئینه ؟ کجاست آن تاج و تختهای زرین ؟ کجاست آن گنج قارون ؟

این زنگار سخت دل ما - که غرقه حب دنیاست - جز با سوهان معرفت فرو نریزد. معرفت دنیا، و معرفت آخرت : یاد مرگ . پس بیا تا این سوهان برگیریم و تیرگیها از دل خویش بزدایم . بیا تا این دو جام شراب تلخ را عاشقانه بنوشیم :

می‌پروانی و به آن یک که رسیدی باز آرزویی دیگر و... همچنان در این تسلسل آرزوهای پایان نیافتنی غرقه‌ای؛ روشن است که از حقیقت خویش و یاد خدا و آخرت باز می‌مانی ، فراموش می‌کنی که چه هستی ۴۶ و از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی ، قدر و منزلت چیست ۴۷ و اصلا چرا به این «خراب آباد» پای هشته ای ۴۸ . آری ، به جای اندیشیدن و پرداختن بدین امور که غایت آفرینش توست به آرزوهای بی پایان دنیائی می‌پردازی و چون طمع نیزمی‌ورزی با دست یافتن به یک آرزو آرام نمی‌گیری و در پی آرزویی درازتر و دوردست‌تر می‌افتی و بدینسان درد دنیا و بهره‌های آن غرقه می‌شوی و تنها آنگاه به خود می‌آیی که پیک مرگ بر درت کوفته است و تندباد حادثه همه چیزت را روفته است ! این آرزوی دراز است که تو را به «لهو» و سرگرمی و فراموشی یاد خدا انداخته و موجب می‌شود که خدایت تو را به خویش واگذارد: ذرهم یا کلوا و يتمتعوا ویلهیم الامل فسوف یعلمون «واگذارشان تا بخورند و بهره گیرند و آرزو به لهوشان اندازد، که بزودی خواهند دانست (حجر، ۳)» .

امام صادق (ع) به هشام فرمود: «ای هشام ، هر که سه چیز را بر سه چیز سلطه بخشد گویی بر نابود ساختن عقل خویش یاری رسانیده است : هر که نور تفکر و اندیشه خویش را با آرزوی دراز خود تاریک سازد و ظرایف حکمت خویش را با سخنان زائد خود محو کند و نور عبرت خویش را با شهوات نفس خود به خاموشی سپارد، گویی به هوای نفس خویش بر نابود ساختن عقل خود یاری رسانیده است و هر که عقلش را نابود کند دین و دنیای خود را تباہ ساخته است .» ۴۹

امیرالمومنین (ع) فرمود: «زیرکترین زیرکان کسی

است که بر دنیای خویش خشم گیرد و آرزوی خود از آن ببرد و طمع و امید خویش از آن بگرداند.» ۵۰

نیز فرمود: «خدای رحمت کناد آن کس را که بدانند نفسش او را به سوی اجلس می راند، پس به عمل شتاب ورزد و آرزوی خویش کوتاه کند.» ۵۱

و فرمود: «هیچ بنده ای آرزو دراز نکرد مگر اینکه عمل خویش ناساز کرد.» ۵۲

شگفتا! که هر روز می‌نگری چگونه چنگال مرگ حلقوم آشنایان و اطرافیانت را پیش از آنکه به آرزوهای خویش دست یابند می‌فشرد، اما همچنان به پندار بافی و زندگی در رویاها و پروازندن آرزوهای دراز مشغولی! گویی واقعا می‌پنداری که مرگ حق است اما برای همسایه ! اما خود به خوبی می‌دانی که چنین نیست و مرگ برای همگان حق است ، و آنگاه که تندباد آن وزیدن گیرد همگان را از جای بر خواهد کند. پس به خودآی و با کوتاه کردن آرزوها، زنگار غفلت از مرگ از دل بزداي :

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است ۵۳....

۴

اکنون اگر مرد میدان مبارزه با حب دنیایی و همت برکنندن ریشه این درخت تنومند را که سالیان سال است در ژرفای دلت ریشه دوانیده و تار و پودش رگ و پی ات را در نوردیده است ، در خود می‌یابی؛ کمر همت بر بند و بایبشه ساختن «زهد» زمینه را برای قلع این ریشه نامیمون از دل خویش مهیا ساز...

«زهد» آن است که دل به دنیا و زخارف آن نسپاری و از روی کردن آن شادمان و از پشت کردنش اندوهگین نشوی . امیرالمومنین (ع) فرمود: «تمامی زهد میان دوسخن از قرآن است . خداوند سبحان فرموده : «... تا بر آنچه از دستانت رفت اندوهگین و بدانچه به شما داد شادمان نشوید» (حدید، ۲۳). پس هر که بر گذشته اندوهگین و بدانچه روی می‌کند شادمان نشود هر دوسوی زهد را گرفته است .» ۵۴

نیز فرمود: «دنیا سربای است که برای آن فنا و برای اهل آن جلا مقدر شده است . دنیا خوشگوار و سبز و خرم است . برای جوینده اش شتاب می‌کند و به دل آنکه بدان می‌نگردد در می‌آمیزد. پس [شما فریب ظاهر آن رامخورید و] با نیکوترین توشه ای که در دسترس دارید از آن کوچ کنید و در آن بیش از کفاف مخواهید و از آن بیش از آن مقدار که به مقصدتان رساند، مطالبید.» ۵۵

و فرمود: «اگر سرمشق می‌خواهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایت بس است ، و زندگانی حضرتش دلیلی بر نکوهیدگی و عیب دنیا و بسیاری رسواییها و بدیهای آن است ؛ چرا که گستره دنیا از او گرفته و جوانب آن برای غیر او فراهم شد، از نوشیدن شیر آن باز گرفته و از زینتهای آن دور داشته شد. و اگر بخواهی موسی کلیم الله ، صلی الله علیه و سلم ، را به عنوان دومین برمی شمرد ، آنجا که می‌گوید «پروردگاران بدنان خیری که بر ایم فرو فرستی نیاز مندم (قصص ، ۲۴)»، به خدا قسم از خداوند جز نانی که بخورد درخواست نکرده بود! زیرا گیاه زمین را می‌خورد و به دلیل لاغری و کمی گوشتش سبزی گیاه از نازکی پوست درون شکمش دیده می‌شد. و اگر بخواهی داوود - صاحب مزامیر و قاری اهل بهشت صلی الله علیه و سلم - را سومین بر می‌شمرد که با دست خود از لیف خرما زنبیلها درست می‌کرد و به همنشینانش می‌گفت :

کدامیک از شما مرا از فروش آن کفایت می‌کند؟ و با پول آن یک قرص نان جوین می‌خرید. واگر بخواهی درباره عیسی بن مریم (ع) سخن می‌گویم که سنگ را بالش می‌گرفت و لباس زبر می‌پوشید و غذای خشن می‌خورد. خورش او گرسنگی بود، چراغش در شب، ماه و پناهگاهش در زمستان، جای بر شدن و فرو شدن خورشید. میوه و گل خوشبویش گیاهانی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویانید. نه همسری داشت که او را به فتنه اندازد و نه فرزندی که اندوهگینش سازد. نه مالی داشت که [از یاد خدا] بازش دارد و نه طمعی که خوارش دارد. مرکب او دوپایش بود و خدمتکارش دودستش ... پس به پیامبر خویش، صلی الله علیه و آله، که پاکترین و نیکوترین است اقتدا کن که در اوست سرمشق برای هر آنکه سرمشق گیرد و نسبت نیکو برای هر آنکه نسبت شایسته بدو خواهد. محبوبترین بندگان نزد خدا آن کس است که به پیامبرش تاسی کند و در پی او رود... آن حضرت، صلی الله علیه و آله، روی زمین [ونه بر خوان] غذا می‌خورد و چونان بندگان می‌نشست، با دست خود کفش خویش را پینه می‌زد و با دست خود لباسش را وصله می‌کرد، بر الاغ برهنه سوار می‌شد و پشت سر خود کس دیگری را نیز می‌نشاند. بر درخانه‌اش پرده‌ای آویخته بودند که نقشهایی در آن بود، به یکی از همسرانش گفت: فلانی! آن را از چشم من نهان ساز، زیرا وقتی بدان می‌نگرم دنیا و زینتهای آن را به یاد می‌آورم! پس با دل خویش از دنیا روی گردانید و یاد آن را در خود میرانید و دوست داشت که زینت آن از جلو چشمش نهان باشد تا از آن جامه‌ای زیبا برنگیرد و آن را جای ماندن نینگارد و امید ماندن در آن نداشته باشد... پس باید اندیشمند با خرد خویش بنگرد که آیا خداوند با اینها محمد را گرمی داشته، یا خوار و کوچک شمرده است؟ اگر بگوید او را خوار داشته که به خدای بزرگ قسم دروغ گفته و بهتان بزرگی آورده است و اگر بگوید او را گرمی داشته پس باید بداند که خداوند غیروا را خوار داشته که دنیا را برایش گسترانیده و آن را از نزدیکترین مردمان به خود دور کرده است...» ۵۶.

و فرمود: «هان! پس از آنکه اساس دین خویش را نگاه داشتید تباه شدن چیزی از دنیایان به شما زیان نمی‌رساند. هان! پس از آنکه دینتان را تباه ساختید هیچ چیز از دنیایان که سخت نگاه داشته‌اید به شما سود نمی‌رساند!» ۵۷

و در خطبه‌ای فرمود: «دعوت مرگ را به گوشه‌ایان بشنویند پیش از آنکه فرا خوانده شوید. زاهدان در دنیا، دل‌هاشان می‌گیرد گرچه در ظاهر بخندند، حزنشان شدید است گرچه در ظاهر شادمانی کنند و خشمشان بر خود زیاد است گرچه به سبب کمالاتی که بدیشان روزی داده شده است مورد غبطه‌اند. از دل‌های شما یاد سرآمدهاتان نهان شده و نزد شما آرزوهای دروغین پدیدار آمده، بدین سبب دنیا بیش از آخرت بر شما تسلط یافته و گذرا بیش از پایدار شما را به سوی خود برده است... شما را چه می‌شود که به اندکی از دنیا که دست می‌یابید شادمان می‌شوید، اما به بسیاری از آخرت که از آن محروم می‌مانید اندوهی به خود راه نمی‌دهید؟ و اندکی از دنیا که از دستتان رود شما را به اضطراب می‌افکند تا بدانجا که بیتیابی در چهره‌هاتان و در بی صبریتان نسبت بدانچه از دست داده‌اید نموداری شود؟! گوئی دنیا جای ماندن شماس و کالای آن برایتان باقی خواهد ماند...» ۵۸.

پی نوشتها:

۱. ایشان را دل‌هایی است که با آن فهم نمی‌کنند، و چشم‌هایی است که با آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که با آن نمی‌شنوند؛ اینان همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر. (قرآن کریم: اعراف، ۱۷۹).
۲. زهره الحیوه الدنيا... (طه، ۱۳۱).
۳. المحججه البيضاء، مولی محسن فیض کاشانی، ج ۵، ص ۳۵۵.
۴. الاختصاص، شیخ مفید، ص ۲۴۳.
۵. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برخی از شما از بعض دیگر بدگویی و غیبت مکنید. آیا هیچیک از شما دوست دارد که گوشت برادر خویش را در حالی که مرده است بخورد؟ شما از آن کراهت دارید... (حجرات، ۱۲).
- ۶ و ۷. حافظ.
۸. اصل این رساله به عربی و در سال ۱۳۶۴ به همین منظور نوشته شد. آنچه اکنون در پیش روی دارید گردانیده فارسی آن است که به سال ۱۳۶۹ صورت پذیرفته است و اکنون با یک بازنگری به چاپ می‌رسد. شایسته است خواننده محترم این صحیفه را با تانی و اندیشه بخواند و در به پایان رساندن آن شتاب نوزد.
۹. بقره، ۷۴.
۱۰. پروردگارشان شرابی پاک کننده بدیشان بنوشاند (دهر، ۲۲). در تفسیر مجمع البیان ذیل این آیه از امام صادق (ع) چنین روایت شده است که: «یعنی آنان را از هر آنچه غیر خداست پاک کند...»
۱۱. گلشن راز، شیخ محمود شبستری.
- ۱۲ و ۱۳. حافظ.
۱۴. المحججه البيضاء، مولی محسن فیض کاشانی، ج ۵، ص ۳۶۵.
۱۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶ صبحی صالح، ۱۵۵ فیض الاسلام.
۱۶. همان، خطبه ۲۲۳ صبحی صالح، ۲۱۴ فیض الاسلام. نیز نگاه کنید به حکمت ۱۲۶: ایها اللذام للدنیا المعتر یغروها...
۱۷. حدید، ۲۰.
۱۸. یونس، ۲۴.
۱۹. آل عمران، ۱۸۵.
۲۰. عنکبوت، ۶۴.
۲۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۹ صبحی صالح، ۱۱۵ فیض الاسلام.
۲۲. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، سخن شماره ۳۱۸.
۲۳. همان، سخن شماره ۱۸۰۲.
۲۴. المحججه البيضاء، مولی محسن فیض کاشانی، ج ۵، ص ۳۵۷.
۲۵. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۵۵.
۲۶. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۵.
۲۷. المحججه البيضاء، مولی محسن فیض، ج ۶، ص ۱۰.
۲۸. حافظ.

۲۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶ صبحی صالح، ۲۱۷ فیض

الاسلام.

۳۰. همان، خطبه ۳۲.

۳۱. همان، حکمت ۲۳۶ صبحی صالح، ۲۲۸ فیض الاسلام.

۳۲. الجواهر السنيه فی الاحادیث القدسیه، شیخ حر

عاملی، ص ۴۰.

۳۳. المحججه البيضاء، مولی محسن فیض، ج ۵، ص ۳۵۳.

۳۴. الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۳۰.

۳۵. الجواهر السنيه، شیخ حر عاملی، ص ۱۵۸.

۳۶. المحججه البيضاء، مولی محسن فیض، ج ۵، ص ۳۶۱.

۳۷. همانجا.

۳۸. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۳۴۱.

۳۹. نازعات، ۳۸.

۴۰. کهف، ۱۰۴.

۴۱. لقمان، ۳۳.

۴۲. بقره، ۲۱۲.

۴۳. نحل، ۳۰.

۴۴. ما جعل الله لرجل من قلیین فی جوفه (خداوند دودل

در درون هیچ مردی نهاده است. احزاب، ۳۳). ما قبله معانی

حب دنیا را روشن ساختیم، بدین جهت لازم نمی‌بینیم تاکید

کنیم که پرداختن به نیازهای دنیوی به اندازه مورد نیاز در

جهت رسیدن به آخرت و اصلاح امور معاش بدین انگیزه که

شرع مقدس آن را مورد تاکید قرار داده است حب دنیا نیست

بلکه امری است پسندیده. ترک دنیا به طور کامل و نپرداختن

به امر معاش در معارف اسلامی به شدت مورد نکوهش قرار

گرفته است.

۴۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳ صبحی صالح، ۱۰۰ فیض

الاسلام.

۴۶. و لا تکنوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم ...

همچون آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند، پس

خدا خودهاشان را از یادشان برد؛ اینان همان فاسقانند.

(حشر، ۱۹).

۴۷. تورا ز کنگره عرش می‌زند صغیر

ندانمست که در این دامگه چه افتاده است (حافظ)

۴۸. طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق

که در این دامگه حادثه چون افتادم

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم (حافظ)

۴۹. دارالسلام، محدث نوری، ج ۳.

۵۰. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، سخن شماره ۳۲۷۶.

۵۱. همان، سخن شماره ۵۲۱۴.

۵۲. الکافی، کلینی (ره)، ج ۳، ص ۲۵۹.

۵۳. حافظ.

۵۴. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹ صبحی صالح، ۴۳۱ فیض

الاسلام.

۵۵. همان، خطبه ۲۴۵.

۵۶. همان، خطبه ۱۶۰ صبحی صالح، ۱۵۹ فیض الاسلام.

۵۷. همان، خطبه ۱۷۳ صبحی صالح، ۱۷۲ فیض الاسلام.

۵۸. همان، خطبه ۱۱۳ صبحی صالح، ۱۱۲ فیض الاسلام.